

## فرازهایی از تاریخ ترجمه در ایران (۸)

### دن کیشوت‌های قاجاری

#### مرتضی سیدی نژاد

اسم کتاب	تعدادات	نزد	طبقه
تاریخ نامبرین		۱۷۸	
اسدالغاب		۱۷۸	
تاریخ قاصره		۱۷۹	
بسنی سال پیروزه		۱۸۰	
علم پزشکی		۱۸۱	
علم پزشکی		۱۸۲	
ترغبات مؤمن فرانه		۱۸۳	
کیشوت لایبانی		۱۸۴	
اسباب مرض نوبه		۱۸۵	
روزنامه ایتالیایی		۱۸۶	
تاریخ نامبرین		۱۸۷	

سروانتس بخش اول دن کیشوت را در ۱۶۰۵ و بخش دوم را ده سال بعد در ۱۶۱۵ م نوشت. این تاریخ‌ها مقارن است با سلطنت شاه‌عباس صفوی، با این حال بیش از ۲۰۰ سال طول می‌کشد تا دن کیشوت به ایران برسد و سرانجام در دوران سلطنت پنجاه‌ساله ناصرالدین شاه است که رد پای آن در دربار قاجار دیده می‌شود. این داستان را همان‌طور که نخستین رمان جهان می‌دانند می‌شود از نخستین رمان‌های ترجمه‌شده به فارسی هم به حساب آورد چراکه بر اساس اسناد موجود پیش از ترجمه سه تفنگدار (۱۳۰۶ق)، کنت مونت کریستو (۱۳۰۹ق) یا رابینسون کروزوئه (۱۳۱۱ق) ترجمه شده است. در فهرست کتابخانه اندرونی ناصرالدین‌شاه (آمده در کشف‌الکتاب به تنظیم علی لسان‌الدوله)،

کتاب نمرة ۱۸۴ با عنوان «کیشوت لامانچی» به ثبت رسیده که نشان می‌دهد این کتاب توسط خود شاه یا در حضور او خوانده می‌شده است.<sup>۱</sup> شاه کتابخوان با شخصیت دن کیشوت آشنا بوده؛ نشان به آن نشان که در بیست‌وششمین سال سلطنتش مقارن با ۱۲۹۰ق/۱۲۵۱خ در روزنامه خاطرات سفر اول فرنگستان وقتی در روسیه است، می‌نویسد:

قدری مکث کرده سوار کالسکه شده همگی رفتیم به تماشاخانه کوچکی که در توی باغ بود. در حجره نزدیک به Scen نشستیم ... پرده بالا رفت، بازی دون کیشوت را درآوردند. یک دون کیشوتی با سانچو نوکرش ساخته بودند که بسیار شبیه و بامزه بود ... یک خر برای سانچو آورده بودند، یک اسب سفید لاغر برای دون کیشوت، خیلی خنده داشت.<sup>۲</sup>

اعتماداً السلطنه وزیر انطباعات ناصری و رئیس دارالترجمه همایونی هم در روزنامه خاطراتش اشاراتی به دن کیشوت دارد که نشان می‌دهد با این داستان آشنا بوده است. در ذیل خاطرات ماه شوال از سنه ۱۲۹۲ ق وقتی در مسافرت به شمال کشور با همراهان بر روی کرجی سوار است و به جزیره آشوراده می‌رسد، انتظار دارد که از او استقبال شود ولی وقتی پی به بیهودگی انتظارش می‌برد، به یاد دن کیشوت می‌افتد:

دو سه کشتی بخاری جنگی که یک شرعی بود به سمت جنوب جزیره روبه‌روی بندر گز ایستاده بودند، هر دقیقه گمان داشتیم که توپ خالی خواهد شد. معاینه حالت دون کیشوت که آسیاب‌های بادی را دیده بود و تصور دیو کرده بود، داشتیم. ما هم هر سیاهی که می‌دیدیم دریاییگی و اتماژور را خیال می‌کردیم که استقبال ما آمده‌اند.<sup>۳</sup>

و چند سال بعد، در یادداشت‌های شعبان سنه ۱۳۱۱ ق وقتی انتظار مراجعت شاه را از شکارگاه می‌کشید، می‌نویسد:

هوا هم تاریک بود. نمی‌دیدم. یک وقت ملتفت شدیم که از این سوارها یکی تک شد و سمت تپه که ما درش راه می‌رفتیم ایستاد و غفلتاً تفنگی خالی شد که گلوله‌اش از بالای سر ما گذشت. من همچو تصور کردم که مهدی‌قلی‌خان مجدالدوله که دون کیشوت ایران و در سفاهت مشهور است خواسته شوخی با ما بکند و از بابت اینکه مبادا تکرار بیابد عمل او، فرار کرده به طرف اطاق رفتیم.<sup>۴</sup>

از این رد و نشان‌ها می‌شود فهمید که ترجمه فارسی دن کیشوت خیلی زود یعنی در دو دهه اول سلطنت ناصرالدین شاه به انجام رسیده است. اما قدیمی‌ترین ترجمه فارسی که از دن کیشوت داریم، نه تاریخ دارد و نه هیچ تقدیم‌نامه‌ای به شاه. به نثری ساده نوشته شده و آخرش هم افتاده و ناقص است. تنها این دو سطر مقدمه در پیشانی صفحه نخست آن آمده است:

خلاصه ترجمه جلد اول تاریخ شوالیه دنکیشوت معروف تمام اروپا از فرانسه به فارسی، تا کی بنگارش جلد دوم موفق آیم انشالله تعالی.

در پایان این مقدمه، نام جلال‌الملک قاجار دیده می‌شود که متأسفانه نه یاد و رد پایی در دربار ناصری و نه حتی ترجمه دیگری از او به جا مانده است.<sup>۵</sup> درخصوص اینکه جلال‌الملک چه کسی بوده است، گمان یا ادعایی وجود دارد و آن اینکه او همان ایرج میرزا شاعر معروف قاجاری تبار است.<sup>۶</sup> حال آنکه ایرج میرزا ملقب به جلال‌الممالک بود و نه جلال‌الملک. به علاوه، با در نظر گرفتن سال تولد ایرج میرزا که ۱۲۹۰ ق است و اینکه نسخه مزبور هم مربوط به اواخر قرن ۱۳ ق یعنی حوالی تولد ایرج است، نمی‌توان او را مترجم دن کیشوت دانست.

البته جلال‌الملک دیگری هم در آن دوران وجود داشته است: جعفرقلی خان اعتمادی که از کودکی وارد دربار ناصری شد و ابتدا به سمت غلام‌بچه‌باشی رسید. در ۱۳۰۱ق لقب جلال‌الملک به او داده شد و در ۱۳۱۰ق در سن سی‌سالگی، فراش‌باشی شاه و ملقب به حاجب‌الدوله گردید. از القاب دیگر او معین‌السلطان است و از او سفرنامه‌ای به جا مانده که برای رساندن خلعت از جانب شاه ابتدا عازم اصفهان و سپس شیراز شده است اما اشاره‌ای به تسلط این جلال‌الملک به زبان فرانسه یا حتی ترجمه‌ای از او در دوران زندگی اش وجود ندارد. ضمن آنکه تاریخ تولد او که حوالی ۱۲۸۰ق باید باشد، این احتمال را ضعیف‌تر می‌کند که او را مترجم دن‌کیشوت بدانیم. آغاز جلد اول دن‌کیشوت به ترجمه جلال‌الملک قاجار:

### فصل اول

#### قصر خانواده دن‌کیشوت مشهور مانش

این قصر در یکی از نواحی اسپانیول که «مانش» نامند، واقع است. در قلیل زمانی قبل از این عصر، نجیب‌زاده‌ای که در فنّ شکار، قابل و ماهر بود، سکنا داشت. این نجیب‌زاده دارای سپری کهنه، اسبی لاغر و چند سگ شکاری بود. عایدی جزئی که داشت، به مصرف خویش می‌رسانید. در سال سه ربع را صرف غذا و یک ربع را برای لباس خرج می‌کرد. غذای او پاره‌ای گوشت گاو و گاهی گوشت گوسفند بود که خودش در دیگ طبخ می‌نمود و از پس مانده‌های نهار، خورشی برای شب ترتیب می‌داد که در زبان فرانسه «گالی‌مافره» می‌نامند (یعنی خورش فقرا). و هر روز این خوراک را با چیزی پختی؛ روز جمعه با عدس، روز شنبه با نیمرو از چربی خوک به طرز اسپانیولی‌ها، و روزهای یکشنبه یک کبوتر علاوه نمودی. لباس او نیز عبارت بود از یک شلوار ماهوت قشنگ با شُبس‌های مخمل (شلواری است شبیه به شلوار سلامی ایران) و کفشی مخصوص اعیاد؛ اما سایر اوقات از ماهوت‌های کار ولایت خود می‌پوشید. در خانه وی زنی گیس سفید بود که به قول خود آن زن، بیشتر از چهل سال نداشت. یکی هم دختر برادرش که تقریباً بیست‌ساله بود و دیگر، نوکری داشت که کار خانه و مزرعه را می‌نمود و اسب را تیمار کرده، برای تحصیل هیزم به جنگل می‌رفت.

سنّ نجیب‌زاده نزدیک به پنجاه سال، صورتی لاغر و اندامی ضعیف داشت؛ ولی به‌واسطه کثرت شکار و گردش کوه و صحرا و ریاضات شاقّه، بنیه سخت قوی پیدا نموده، بسیار سحرخیز و در صیدافکنی ماهر و زبردست شده بود. اگرچه اسم نجیب‌زاده را بعضی «کیکسادا» و برخی «کزادا» می‌گفتند و مصنّفینی که سرگذشت وی را نوشته‌اند در نامش اختلاف نموده‌اند و محتمل است «کیکسادا» صحیح‌تر

باشد. در هر حال، این اختلاف اسم برای شرح حال او که انشاء الله به ذکر آن خواهیم پرداخت، منافاتی ندارد. روزهایی که این نجیب‌زاده نمی‌دانست چه بکند — و اقبالاً سه ربع از سال او بدین منوال می‌گذشت — به طوری با میل و لذت تمام مشغول خواندن کتب دلاوران و افسانه‌های آن می‌شد که به کلی از شکار و رسیدگی به اموراتش باز می‌ماند تا بالاخره کارش به جایی رسید که چندین قطعه از زمین‌های خود را فروخت و بهای آنها را کتاب‌های افسانه خرید و به قدری از این‌گونه کتب خرید که خانه‌اش پر شد. خلاصه کلام، نجیب‌زاده بیچاره به حدی اصرار به قرائت و خواندن این کتب داشت که تمام اوقات شب و روز خود را صرف این کار می‌نمود؛ به قسمی که از شدت بی‌خوابی و مطالعه، عقلش زایل و دماغش خشک شده، به کلی قوه ممیزه‌اش تمام گشت و متخیله وی هم به قدری از مهملات و مزخرفاتی که خوانده بود، پر شد که می‌توان گفت مخزنی از جنگ و نزاع و کشتن و بستن و زدن و سحر و جادوگری و عشق و عاشقی و دعوت به جنگ و خونریزی و بی‌شعوری‌های دیگر بود...<sup>۷</sup>

جلال‌الملک جلد دوم دن‌کیشوت را نخواست یا نتوانست ترجمه کند و این کار را مادر روس داودخانف معروف به مادروس خان ارمنی در ۱۲۸۸ ق به دستور ناصرالدین‌شاه و به کوشش محمدحسن خان صنیع‌الدوله (اعتمادالسلطنه) به انجام رساند. این خود بیانگر آن است که احتمالاً داستان دن‌کیشوت به مذاق شاه خوش آیند بوده است. ترجمه مادروس خان در مقایسه با ترجمه جلال‌الملک ضمن برخورداری از آرایه‌های ادبی و سجع، هم مصور است، هم تاریخ دارد و هم مقدمه‌ای پر آب و تاب:

#### هو الله تعالی شانه

حسب الامر قدر قدر [ت] اعلی حضرت سلیمان حشمت، شاهنشاه اسلام‌پناه، السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان ناصرالدین شاه قاجار خلد الله ملکه و دام اقباله و به سعی و اهتمام مقرب الخاقان رئیس دارالطباعة کل ممالک محروسه ایران و دارالتترجمه خاصه همایونی، صنیع‌الدوله محمدحسن خان، ترجمه نمود جلد دوم از کتاب دونکیشوت لامانچی را که از تألیفات میگوئل سروانتس ساودرا است، این بنده درگاه، مادر روس داودخانف، مترجم و معلّم زبان روسی در مدرسه مبارکه دارالفنون، مطابق با اصل و موافق با واقع، به تاریخ یوم چهارشنبه هیجدهم شهر ذی‌الحجه الحرام سنه ۱۲۸۸ هجری.

در کتاب شرح حال رجال ایران درباره این مترجم حرفه‌ای دوران قاجار چنین آمده است:

مادر روس یا مارتیروس خان ارمنی از اهالی جلفای اصفهان بوده که در جوانی برای تحصیل



علم به مسکورفت و تحصیلات خود را در روسیه انجام داد و دانشکده السنه شرقیه لازارف سن پترزبورگ را تمام کرد و سپس به ایران بازگشت و در مدرسه دارالفنون مشغول به تدریس زبان روسی گردید. در ۱۳۰۱ قمری که ناصرالدین شاه به هوس آموختن زبان روسی افتاد، مدتی در نزد مادروس خان شروع کرد به درس خواندن و یادگرفتن زبان روسی. نامبرده مدت سی و دو سال متوالی (از سال ۱۲۹۰ تا ۱۳۲۲ قمری، سال فوتش) معلم زبان روسی مدرسه دارالفنون بود و در اواخر عمر، اسکندرخان پسرش که او نیز زبان روسی را خوب می دانست و افسر قزاقخانه بود و

میز بیلیارد را خوب می ساخت، نیابت او را به عنوان خلیفه عهده دار بود و پس از درگذشت پدر به جای وی او نیز سال ها معلم زبان روسی در دارالفنون بود و زبان روسی را تدریس می کرد. مادروس خان چند سالی هم، از سال ۱۲۹۰ قمری، در ضمن تدریس در دارالفنون، در دارالطباعه دولتی و دارالترجمه خاصه شاه مترجم روسی و فرانسه بود. در سال ۱۲۹۶ قمری که بریگاد قزاق تحت تعلیمات افسران روسی در ایران به ریاست سرهنگ دو ماننویچ تشکیل یافت مادروس خان چون زبان های روسی و فرانسه را خوب می دانست، از این جهت ابتدا به عنوان مترجمی در قزاقخانه استخدام گردید و بعد به تدریج دارای مناصب نظامی شده تا به درجه امیرتومانی رسید و رئیس ستاد شد که به اصطلاح آن زمان او را رئیس اتاماتور می گفتند. نامبرده از سال ۱۲۹۶ قمری، ابتدای تشکیل قزاقخانه، تا سال ۱۳۲۲ قمری که درگذشت، در ریاست شش تن از رؤسای بریگاد قزاق مدت ۲۶ سال مترجم و رئیس ستاد بوده است و پس از او شاهزاده امان الله میرزا با درجه امیرتومانی به ریاست ستاد بریگاد قزاق منصوب گردید.<sup>۸</sup>

بعضی از ترجمه های تاریخ دار به جامانده از مادروس خان اینها هستند: جغرافیای قفقازیه (۱۲۷۸ق)، جنگ فرانسه و روسیه (۱۲۸۰ق)، تاریخ روسیه از ولادیمیر سرگی یویچ سالایوف

(۱۲۸۲ق)، تاریخ الکساندر اول امپراطور روس (۱۲۸۳ق)، سفرنامه ترکستان از پیتر ایوانوویچ پاشینو (۱۲۸۶ق)، جلد اول تاریخ جدید از تألیفات لامه فلوریه (۱۲۸۷ق)، جلد دوم تاریخ جدید (۱۲۸۷ق)، خط راه آهن ماوراء بحر خزر، روزنامه سن پترزبورگ (۱۲۸۸ق)، شرح آسیای مرکزی نوشته کستنکو کاپیتان اتاماژور (مأمور نظامی روسیه در ماوراءالنهر) (۱۲۹۵ق). آغاز جلد دوم داستان دن کیشوت به ترجمه ماردروس داودخانف:

## جلد دوم از کتاب دن کیشوت لامانچی

### باب اول

#### در تفصیل گفت وگوهای سانچو پانسا با دن کیشوت لامانچی

#### و برادرزاده اش و گیسوسفید و بعضی وقایع خوش وقوع

راویان شیرین سخن و ناقلان اخبار کهن چنین روایت نموده اند که چنانچه در جلد اول ذکر شد، چون کشیش خیراندیش و دلاک طینت پاک به تدبیرات مذکوره جوانمرد لامانچ را به خانه خود رسانید [ند]، بعد از سفارشات و دستورالعمل های چند او را به حالت خود گذارده، رفتند. همان روز مجالست با دن کیشوت را کم کردند که مبادا در حین مجالست رشته صحبت باز به مانحن فیه بکشد و صحبت جوانمردان در میان آید و باز جوانمرد را حالت نخستین به خاطر آمده، توسن خیالش در معرکه جنون به جولان آید و شاهباز فکرتش شکار دیوانگی را چون کبک دری به چنگال آورد. ولی گاه گاه اهل خانه او را دیدن می نمودند و سفارش و تأکیدات در باب مواظبت جوانمرد بسیار می نمودند و در باب اغذیه مقویه و ادویه نافع به جهت او همه روز دستورالعمل می دادند و ایشان هم کمال مواظبت در معالجه جوانمرد داشتند تا اینکه اندک اندک حالت جوانمرد روی به بهبودی نهاد و خیالات سابق از سرش به در رفت. کشیش و دلاک از تدبیرات خودشان که او را چگونه به خانه آوردند و چه قسم او را معالجه نمودند، بسیار خشنود بودند و برادرزاده دن کیشوت و گیسوسفید او نیز از بهبودی دن کیشوت بسیار خوشحال بودند. باری چند روزی بگذشت که کشیش و دلاک جوانمرد را ندیدند؛ لهذا یقین نمی کردند که حالت دن کیشوت تغییر کرده باشد. بنابراین با خود قرار دادند که خودشان به عیادت دن کیشوت روند و از حالت او چیزی استنباط کنند؛ مشروط بر اینکه در حال ملاقات ابداً از جوانمردان و وقایع ایشان گفت وگویی نکنند. بدین خیال داخل اتاق شدند، در حالی که دن کیشوت قبا سبز پشمینی در بر داشت و فینه قرمز ابریشمین بر سر، و از لاغری بدنش چون تار عنکبوت گشته، بر خوابگاه خود نشسته بود.

همینکه چشمش بر کشیش و دلاک افتاد، رسم تواضع و ادب به جای آورد و از دیدار ایشان بسیار مشعوف گشت و هر چه از او پرسیدند در باب صحت و الم مزاج او، همه را بر وفق قاعده جواب جواب ادا نمود.<sup>(۹)</sup>

به نظر عباس امانت در کتاب *قبله عالم*، ترجمه دن کیشوت به فارسی بخشی از برنامه اعتمادالسلطنه برای تأثیرگذاری بر ناصرالدین شاه بوده است:

ردّ پایی از تلاش زیرکانه اعتمادالسلطنه، محرم اسرار و مشاور فرهنگی ناصرالدین شاه، برای تعلیم و تربیت و گسترده افق سیاسی او از طریق آشنایی با تاریخ و ادبیات اروپا به روشنی به چشم می‌خورد. اعتمادالسلطنه، که خود مبلغ بزرگ فرهنگ فرانسه بود، در طی سالیان، تعداد قابل توجهی آثار تاریخی منتقدانه نیز به مطالعات شاه افزود. از جمله دست‌کم دو اثر از ولتر و ترجمه‌ای از تاریخ امپراتوری عثمانی نوشته مشهور هامر پورگشتال. در ضمن، ترجمه کتبی مانند شاهدخت بابل نوشته ولتر و دون کیشوت اثر سروانتس (از روی ترجمه روسی آن)، به سفارش اعتمادالسلطنه و حمایت شاه، چه بسا ظاهراً برای سرگرمی شاه می‌بود، ولی مترجم‌باشی سلطنتی بی‌شک محتوای انتقادی‌شان را نیز در مدّ نظر داشت. اینکه آیا شاه در شاهدخت بابل انتقادهای طعنه‌آمیز فیلسوف فرانسوی را از ارزش‌های فرهنگی عصر خودش می‌فهمید و یا متوجه رفتار عجیب و غریب و نابه‌هنجار اشراف‌زاده خیالی اسپانیایی، که تصویری مضحک از وضعیت خود شاه را می‌نمود، بود یا نه، بر کسی روشن نیست.<sup>(۱۰)</sup>

این نظر چندان بی‌راه نیست چراکه دو ترجمه قاجاری دن کیشوت هیچ‌وقت به صورت چاپ سنگی منتشر نشد و در محدوده اندرونی ناصری یعنی تنها در دسترس شاه و اهل حرم و خواجه‌های دربار ماند؛ نشان به آن نشان که شاهزادگان قاجار بی‌خبر از ترجمه فارسی، نسخه انگلیسی دن کیشوت را دست‌به‌دست می‌کردند. عین‌السلطنه (قهرمان میرزا سالور) مطابق با روزنامه خاطراتش در ۷ محرم ۱۳۱۳ ق یعنی ۲۹۰ سال پس از نوشته شدن دن کیشوت و در حدود ۱۱ ماه قبل از قتل ناصرالدین شاه، مشغول خواندن ترجمه انگلیسی این داستان بوده است. او که نام دن کیشوت را جور دیگری می‌نویسد، از میرزا اسماعیل خان سرتیپ<sup>۱۱</sup> در ترجمه کمک می‌گیرد:

در کتاب دون کویک‌ست چند شعر بود دادم خواند و ترجمه کرد. بسیار خوب شعری است، لازم است در این روزنامه بنویسم.<sup>۱۲</sup>

و در ادامه متن انگلیسی شعر را آورده ولی حیف که از نوشتن ترجمه فارسی آن صرف نظر کرده

است. بر این اساس باید میرزا اسماعیل خان را مترجم دن کیشوت از انگلیسی به فارسی بدانیم که البته ترجمه خود را مکتوب نکرده است.

اما ترجمه قاجاری دیگری هم از دن کیشوت به جا مانده که در زمان احمدشاه، آخرین شاه قاجار، انجام شده و از ترجمه‌های قبل هرچند کامل‌تر است اما لزوماً روان‌تر و خوش‌خوان‌تر نیست. این ترجمه که البته تاکنون منتشر نشده، به نام «دون کیشوت دلامانش» و به دست خط مترجم آن میرزا یوسف مرتضوی در دو جلد به تاریخ ۱۳۳۲ و ۳۳ ق از فرانسه به فارسی انجام گرفته است و تک‌نسخه آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه شیراز نگهداری می‌شود. از یوسف مرتضوی تبریزی ترجمه مفصلی با عنوان *تاریخ انقلاب کبیر فرانسه* در ۱۳۳۱ ق به صورت چاپ سنگی و در سه جلد منتشر شده است. از دیگر آثار منتشرشده او دو ترجمه از نوشته‌های شکسپیر است به نام‌های *ژول سزار* (قیصر روم) که در تهران ۱۳۳۱ ق و *نمایشنامه لمپریز* (اشتباهات) که در تبریز به سال ۱۳۳۷ ق ترجمه شده‌اند.

آغاز داستان دن کیشوت به ترجمه میرزا یوسف مرتضوی:

### فصل اول: در باب مشغولیات دون کیشوت دلامانش

در یکی از دهات «مانش» که نمی‌خواهم خود را مجبور به یاد آوردن نام آن بنمایم، در همین اوقات یک اصیل‌زاده زندگی می‌کرد. از آن اصیل‌زادگانی که همیشه نیزه اش به میخ آویزان بوده، سپر کهنه، اسب لاغر و سگ فریه دارند. از آن اصیل‌زادگانی که به مطبخ آنها گوشت گاو بیشتر از گوشت گوسفند تردد می‌کند. هر شب سالادی از سرکه و روغن زیتون درست شده و با طعام صرف می‌شود. روزهای یکشنبه گوشت چند کبوتری هم علاوه می‌گردد. به قسمی که سه ربع عایدات خود را خرج کرده و ربع دیگر را به مخارج لباس مصرف می‌نماید. لباس این اصیل‌زاده عبارت بود از یک نیم‌تنه که از ماهوت اعلا دوخته بودند، با شلوار و جوراب مخمل برای روزهای عید اما روزهای دیگر از ماهوت معمولی لباس می‌پوشید.

یک کلفت چهل‌ساله، یک خواهرزاده بیست‌ساله و یک نوکر داشت که کارخانه و کار زراعتی را کرده، از اسب متوجه شده و موه‌های باغ را می‌برید. سن اصیل‌زاده به پنجاه رسیده و شخصی بود قوی‌هیکل، دراز و صورتاً لاغر. صبح‌ها خیلی زود بیدار شده و در شکار مهارت تام داشت. بعضی او را به اسم «کزادا» موسوم می‌کردند ولی مؤلفین که در باب او صحبت کرده‌اند موافقت نمی‌کنند و از قرائن چنان معلوم می‌شود که اسم او «کزادا» بوده. به هر حال اصیل‌زاده مزبور در روزهای بیکاری خود یعنی از اول تا آخر سال مشغول می‌شد به خواندن کتب شوالیه‌ها و برای این



کار چنان میل و رغبت داشت که بالاخره شکار را فراموش کرده و دست از اداره املاک و عایدات خود کشید و رفته‌رفته میل و هوس کُتب مزبوره او را وادار کرد که به نادانی از اراضی خود فروخته و از کتب شوالیه‌ها بخرد...<sup>۱۳</sup>

### پی‌نوشت

- <sup>۱</sup> سید محمدحسین حکیم: «فهرست کتابخانه اندرونی ناصرالدین‌شاه»، *اوراق عتیق*، شماره ۴، سال ۱۳۹۴.
- <sup>۲</sup> به کوشش فاطمه قاضیها: *روزنامه خاطرات ناصرالدین‌شاه در سفر اول فرنگستان*، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۷، ص ۷۴.
- <sup>۳</sup> به کوشش ایرج افشار: *روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه*، امیرکبیر، چاپ هفتم: ۱۳۸۹، ص ۴۱.
- <sup>۴</sup> همان، ص ۹۳۲.
- <sup>۵</sup> در نوشته حاضر، اطلاعات نقل شده درباره دو ترجمه جلال‌الملک و ماردروس داودخانف از یافته‌های پژوهشی این پایان‌نامه است: افسانه احمدی نژاد: «تصحیح، مقدمه و بررسی دو ترجمه فارسی دن کیشوت از جلال‌الملک قاجار و ماردروس داودخانف»، کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران، شهریور ۱۳۹۸.
- <sup>۶</sup> در اردیبهشت ماه ۱۳۸۴ سفارت اسپانیا در ایران مراسمی با عنوان «روز سرواتس: بزرگداشت چهارصدمین سال چاپ دن کیشوت» در موزه هنرهای معاصر تهران برگزار کرد. در این مراسم محمد قاسم‌زاده که خود نویسنده است درباره تاریخچه ترجمه فارسی دن کیشوت چنین سخن گفت: شاید به جرئت بتوان گفت دن کیشوت اولین شاهکار ادبی جهان است که به فارسی ترجمه شده است. بنا به تحقیق او، نخستین بار ادیب و شاعر نامدار جلال‌الملک قاجار معروف به ایرج‌میرزا در تاریخی که معلوم نیست، جلد اول دن کیشوت را از فرانسه به فارسی برگرداند. به نظر آقای قاسم‌زاده ترجمه ایرج‌میرزا نشان می‌دهد که او درک درستی از فضای داستان داشته است. به نقل از: [https://www.bbc.com/persian/arts/story/2005/04/printable/050424\\_la-pa-donquixote](https://www.bbc.com/persian/arts/story/2005/04/printable/050424_la-pa-donquixote)
- فرید مرادی نیز در کتابش *تاریخ چاپ و نشر فارسی جلال‌الملک را همان ایرج‌میرزا گرفته است*. (نشر خانه کتاب، ۱۳۹۴، ج ۳ ص ۲۳۴۱).
- <sup>۷</sup> جلال‌الملک قاجار: خلاصه ترجمه جلد اول تاریخ شوالیه دنکیشوت معروف تمام اروپا، از فرانسه به فارسی، شامل مقداری از جلد اول، بدون تاریخ، ۱۲۴ صفحه، خط: نستعلیق، کاتب: نامشخص، اندازه ۲۱×۱۴ سم، کاغذ: فرنگی آبی، جلد: مخمل گلی، این نسخه خطی به شماره ۹۷۵ در کتابخانه فرهنگ اصفهان (صبارم الدوله) موجود است.
- <sup>۸</sup> مهدی بامداد: شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری، نشر زوار، ۱۳۵۰، ج ۵ صص ۱۸۶-۱۸۸.
- <sup>۹</sup> ماردروس داودخانف: جلد دوم از کتاب دن کیشوت لا مانچی، خلاصه‌ای از جلد دوم به تاریخ چهارشنبه هیجدهم شهر ذی‌الحجه الحرام سنه ۱۲۸۸ ه.ق. در ۳۰ باب، خط: نستعلیق متوسط، کاتب: نامشخص، اندازه ۲۹×۲۰ سم، کاغذ: فرنگی آبی، جلد: تیماج قرمز، این نسخه خطی به شماره ۴۱ در کتابخانه ملی ایران موجود است.
- <sup>۱۰</sup> عباس امانت: *قبلة عالم*، ترجمه حسن کامشاد، کارنامه، ۱۳۸۵، ص ۵۶۲.
- <sup>۱۱</sup> آقا محمدتقی (متوفی در حدود ۱۲۶۷ ه.خ.) در زمره محصلانی بود که ناصرالدین‌شاه در ۱۲۳۸ خ. به فرنگستان فرستاد. او پس از بازگشت به ایران سرپرستی صحافخانه مبارکه ناصری را به عهده گرفت و به صحافی‌اشی ملقب شد. آقا محمدتقی دو پسر به نام‌های اسماعیل و ابراهیم داشت که هر دو در رشته زبان انگلیسی دارالفنون تحصیل کردند. میرزا ابراهیم‌خان صحافی وارد کار تجارت شد و در دوران سلطنت مظفرالدین‌شاه، بانی نخستین سالن نمایش

عمومی فیلم در ایران بود. برادرش میرزا اسماعیل خان سرتیپ هم از مترجمان سرشناس قاجاری شد که به انگلیسی و فرانسه مسلط بود و لسان السلطان لقب گرفت. عین السلطنه در روزنامه خاطراتش از او چنین یاد می‌کند: «میرزا اسماعیل خان پسر صحافباشی مرحوم یک ماه است که من و تولوی خان را درس [انگلیسی] می‌دهد... خوب بلد است.» (ج ۱ ص ۳۱۷)

<sup>۱۲</sup> به کوشش مسعود سالور و ایرج افشار: *روزنامه خاطرات عین السلطنه*، نشر اساطیر، ۱۳۷۴، ج ۱ ص ۷۷۵.

<sup>۱۳</sup> یوسف مرتضوی: «دون کیشوت دلامانش»، ترجمه از فرانسه به فارسی در دو جلد، ترجمه جلد اول در طهران و در ۲۵ ذی‌الحجه ۱۳۳۲ به پایان رسیده و ترجمه جلد دوم در سلخ جمادی‌الاول ۱۳۳۳، جلد اول: ۱۴۳ برگ و جلد دوم ۲۳۴ برگ؛ اندازه ۱۳×۲۰/۵ سم، کاتب: مترجم، خط: نستعلیق شکسته، جلد: گالینگور مشکی، این نسخه خطی به شماره خ ۱۴۰۲ در کتابخانه مرکزی دانشگاه شیراز موجود است.